جلسه 715

دوشنبه 22/12/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به ارتکازات عقلائیه بود که در زمان شارع سیره عملیه خارجیه بر طبق آن شکل نگرفته بود بخاطر عدم تحقق موضوع آن در آن زمان.

ما عرض کردیم کسانی که قائلند کافی است در جواز عمل به بناء عقلاء اینکه ردع از آن واصل نشود طبیعی است که در اینجا هم بگویند چون ردع واصل نیست از این ارتکازات عقلائیه، عقلا جائر هست که ما به آنها اعتماد بکنیم. هر چند احراز امضاء نمی شود. احراز نمی کنیم شرعا امضاء شده است این ارتکازات عقلائیه، اما عقل ما را معذور می داند در عمل به این بناءات عقلائیه و ارتکازات عقلائیه.

اقول: این مطلب ناتمام است. برای اینکه اگر شما می گوئید افرادی که جاهل قاصر هستند یا غافل هستند آنها را عقل معذور می بیند. شکی نیست. اگر می گوئید آنهایی هم که شک می کنند در اینکه این ارتکاز عقلائی را شرع مقدس امضاء کرده یا نه عقل آنها را هم معذور می بیند در عمل بر طبق ارتکاز عقلاء، هذا اول الکلام. اگر کسی بیاید مسلمان بشود و احتمال بدهد که شرع مقدس اسلام برخی از کارهایی که مردم انجام می دهند قبول ندارد، این اعتماد بکند به همان عادت مردم و بناء مردم، این کافی است؟ مثلا بناء مردم بر این است که تصرف می کنند در مال فرزندشان، متعارف این بوده، پدر اموال فرزندش تصرف می کند. آیا اگر ما احتمال بدهیم که شرع مقدس قبول ندارد این کار را ولی در عین حال عمل کنیم طبق همان رسوم متعارفه بین مردم با اینکه احتمال می دهیم که شارع این کار را منع کرده و مقتضای اصل عملی هم عدم جواز تصرف در مال غیر است، آیا ما معذوریم و عقل ما را معذور می داند؟ قطعا اینطور نیست. شک هم بکنیم که ما معذوریم یا معذور نیستیم باز مؤمن از عقاب که نداشتیم کافی است که عقلا بر ما واجب باشد احتیاط.

بنابراین ما نمی توانیم بگوئیم که عدم ثبوت ردع کافی است که ما بتوانیم به ارتکازات عقلائیه عمل کنیم.

این وجوهی هم که ذکر کردند مثل ظاهر حال امام معصوم علیه السلام که ظاهر حالش این است که اگر مخالف ارتکاز عقلائی بود ردع می کرد، اولا: ما همچنین ظهور حالی را احراز نکردیم. این چه ظهور حالی است که امیرالمؤمنین 25 سال در زمان خلفاء بین مردم بود غیر از چند مورد که راجع به احتجاج به عمر بود از ایشان یک مطلب فقهی نقل نشده است. در زمان حکومت حضرت که خلافت ظاهریه هم داشت باز ما نمی بینیم مواردی را که بطور وضوح احکام شرعیه فقهیه غیر از مواردی که در نهج البلاغه هست که نوعا هم موارد کلی هست بیان شده باشد.

سؤال وجواب: منع تدوین حدیث هم که فقط زمان خلیفه دوم بود، آن هم حدیث را تدوین نکنند اما حکم شرعی را که می توانند بیان کنند.

زمان امام حسن و امام حسین علیهما السلام، ده سال امام حسین علیه السلام زندگی کرد بین مردم احادیث فقهی چندانی از ایشان نیست. این روایاتی که از امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام نقل کردیم در ردع از بعض ارتکازات عقلائیه، خب از ائمه سابقین نقل نشده است.

حالا برفرض شما ظاهر حال امام را این بدانید که از آن سیره های عملیه خارجیه که به مرآی و منظر ایشان هست اگر مخالف شرع باشد ردع می کنند، اما دیگر ارتکازی که موضوع پیدا نکرده است کدام ظهور حال در ائمه علیهم السلام هست که می نشستند ارتکازهایی که هیچ موضوع پیدا نکرده بود اگر مخالف شرع بود ردع می کردند. صرف اینکه ائمه علیهم السلام هداة امت هستند و مبین احکام الله هستند که آن هم ما معنا کردیم که اینکه ائمه علیهم السلام هداة امت هستند معنایش این نیست که ابتدا به ساکن ارتکازهای عقلائی را که ناصحیح می دانند به مردم گوشزد می کنند. هداة امت این است که کسی که اعتصام به ائمه علیهم السلام بجوید نجات پیدا می کند. بیایند سؤال کنند ائمه علیهم السلام هم اگر مانعی نبود جواب می دهند. این می شود هدایت امت. مثل الامام مثل الکعبة یزار ولایزور. شما باید بروید سراغ امام از امام سؤال کنید تا اگر مانعی نبود جواب بدهد. اکثر این روایات ما مسبوق به سؤال است. چه ظهور حالی دارد که ارتکاز عقلائی که موضوع پیدا نکرده بود و چه بسا خود مردم هم از آن غافل بودند امام ظاهر حالشان این باشد که آن ارتکازها را بررسی کرده اند و اگر خلاف شرعی در میان آن ارتکازهای عقلائی می دیدند تذکر می دادند.

ثانیا: شاید تذکر دادند، منتهی چون این ارتکاز عام البلوی نبود و محل ابتلاء خارجی مردم نبود مردم چندان اهمیت ندادند به این روایتی که مفادش ردع از یک ارتکاز عقلائی است. این روایت گم شد. مگر نمی گویند اینهمه روایت گم شده است. خب شاید روایاتی شبیه همین روایتی که ما در خیار رؤیت داشتیم که خلاف مرتکز عقلاء بود. در مورد تلف مبیع قبل قبضه روایت داشتیم که در مورد خودش خلاف مرتکز عقلاء بود اما چون بعضی از اینها محل ابتلاء نبود، چون معاصر نبود عمل خارجی عقلاء بر طبق ارتکاز، صرف ارتکاز بود مردم اهمیت نمی دادند آن روایات هم از دست رفته است. مدینة العلم صدوق که کتاب کبیری بود مگر مانده است. مگر کتب ابن ابی عمیر که زیر باران تلف شد چه شد؟ خب شاید این مطالب در ضمن این روایات بوده است. چه کسی گفته ائمه علیهم السلام ردع نکرده اند؟ شاید ردع کرده اند به ما نرسیده است.

ثالثا: اصلا برفرض ظاهر حال امام این است که اگر ارتکاز عقلائی مخالف شرع بود ردع می کرد و اگر هم ردع می کرد به ما می رسید، اما کی می گوید این ظاهر حال حجت است؟ این ظهور حال موجب ظن است و إن الظن لایغنی من الحق شیئا.

خب چه باید کرد؟

ما به نظرمان بهترین دلیل در این موارد کمک گرفتن از مقدمات انسداد است به این تقریبی که عرض می کنیم: ما اگر به ارتکازات عقلائیه که معاصر بوده است با ائمه علیهم السلام عمل نکنیم مگر در آن ارتکازاتی که مورد سیره عملیه بوده است به نحو عام البلوی، فقط بگوئیم سیره های عملیه معاصره با معصومین که عام البلوی بوده ما آنها را مطمئنیم وعلم داریم که ائمه علیهم السلام ردع نکرده اند و راضی بودند، والا به حساب احتمالات علم پیدا می کنیم که اگر ناراضی بودند ردع می کردند. آیا مشکل دین و مشکل فقه حل می شود با این مقدار؟ مگر چند تا سیره عملیه معاصره با ائمه علیهم السلام که عام البلوی بوده ما در فقه داریم؟ اکثر این احکام فقهی که جزء مسائل غیر یقینیه و غیر ضروریه فقه است سیره های عقلائیه در اینها به این نحو نبوده است که در زمان معصومین سیره عملیه خارجیه باشد به نحو عام البلوی. اکثرا ارتکازهای عقلائی بوده است. اگر هم عمل به آنها شده موارد نادری بوده است که به مرآی ومنظر امام نبوده است که بگوئیم اما دید و سکوت کرد پس معلوم می شود مخالف نبود. ولذا ما می گوئیم اگر باب عمل به ارتکازات عقلائیه منسد بشود یا باید راه عمل به قیاس واستحسان باز بشود یا باید بگوئیم مردم بلاتکلیفند کالبهائم هستند در عصر غیبت، یا باید بگوئیم مردم باید احتیاط تام بکنند. هر کدام از اینها را بگوئیم خلاف ضرورت فقه است. قیاس که موجب محق دین است، عمل به احتیاط هم که موجب اختلال نظام می شود. اکثر حجج ما پشتوانه اش همین ارتکازهای عقلائی است، اکثر احکام در معاملات پشتوانه اش همین ارتکازهای عقلائی است. ولذا از باب انسداد ما می دانیم که وظیفه ما این است که به این ارتکازات عقلائیه عمل کنیم ما لم یثبت الردع. عمومات و اطلاقاتی که خلاف ارتکازات عقلاء باشد چون این ارتکازات عقلائیه در زمان شارع بوده و رسوخ داشته در ذهن عقلاء، آن عمومات و اطلاقات منصرف می شده از این موارد ارتکاز عقلائی راسخ که برخلاف آن عمومات واطلاقات است. وآن عمومات و اطلاقات انصراف پیدا می کرده و ما به آن عمومات واطلاقات هم نمی توانیم عمل کنیم.

شما حساب کنید در معاملات خیار تخلف وصف چقدر محل ابتلاء بود؟ اینهایی که موضوع هم داشت در زمان شارع، چقدر ما احراز کرده ایم که شارع شرطی را می پذیرد بدون اینکه جعل خیار بشود ابتداءا. اینجور حساب کنید. یک وقت طرف می گوید اگر این برنج درجه یک نبود می آیم پس می دهم. این اصلا شرط الخیار بطور مباشر است، این را که همه قبول دارند. اما اگر صحبت می شود می گوید برنج درجه یک است، می گوید همین را بده. بعد می رود بیند برنج درجه دو بود. چند مورد در زمان شارع پیش آمد که مشتری آمد فسخ کرد و بایع هم راضی نبود به فسخ ولی مشتری از باب حق عقلائی که برنج را که درجه دو بوده ولی توصیف کرده بود که درجه یک است آنها را پس داد پولش را هم به زور از بایع گرفت و به گوش مبارک امام علیه السلام هم رسید و امام هم سکوت کرد نفرمود بئس ما صنع المشتری. چند مورد اینجوری می توانیم پیدا کنیم. اکثر مواردی که تمسک به ارتکازات عقلائیه می شود از این قبیل است که عام البلوی نبوده است. خبر ثقه که مفید وثوق نیست حجت است، نوع خبرهای ثقه مفید وثوق بوده در آن زمان. شما الان وقتی واسطه کم باشد یک آدم جلیل القدری بیاید از یک مرجع تقلیدی مطلبی را برای شما نقل کند شما وثوق پیدا می کنید. معمولا روات معروف که مرجع حلال وحرام مردم بودند از اجله بودند. در موضوعات هم کی می گوید خبر ثقه مفید و اطمینان نبود و عقلاء عمل می کردند به مرآی ومنظر شارع و شارع هم سکوت کرد؟ این عام البلوی نبوده. نوع موارد خبر ثقه مفید علم است. حالا بحث خبر ثقه تنها که نیست. ظهورات، سیر عقلائیه در معاملات، وما شابه ذلک، بگوئیم تک تک اینها عام البلوی بوده؟ مثلا در ضمان حبس حر کسوب آقای سیستانی با اینکه ارتکاز معاصر را کافی می دانند سیره عملیه را لازم می دانند می گویند سیره عملیه بوده بر ضمان حبس حر کسوب. چند مورد پیش آمده این واقعه؟ و کم لهذا من نظیر. اینجور نیست که این موارد سیره عملیه عام البلوی باشد. آنوقت مجموع این موارد را حساب کنید، این همه ابواب معاملات است که روز به روز گسترده تر هم می شود آنوقت ما بگوئیم فقط به آن نصوصی که در مقام هست اعتماد می کنیم. خب از این عملا انسداد باب عمل به دین لازم می آید.

عجیب است آقای سیستانی عملا در فقه نسیی ما اسسه فی الاصول. آقای سیستانی وصاحب منتقی الاصول می گویند خبر واحد باید مفید علم و وثوق شخصی باشد و الا حجت نیست. سیره عقلائیه هم باید معاصر با شارع باشد ارتکاز معاصر کافی نیست. روایاتی هم که در مقام إفتاء وارد شده است یعنی روایاتی که افراد عادی می آمدند سؤال می کردند امام وظیفه فعلیه آنها را بیان می کرد، آنها هم جمع عرفی ندارد حمل عام بر خاص نمی شود، حمل مطلق بر مقید نمی شود. آن روایاتی حمل عام بر خاص می شود که امام در مقام تعلیم احکام کلیه شرعیه بود که به شاگردان خودش تعلیم می کرد مثل زراره و محمد بن مسلم، آنها جمع عرفی دارد که حضرت امام هم در کتاب البیعشان دارند. خب اینها مبانی اصولی شان هست. شما حساب کنید در فقه کسی که بخواهد با این مبانی پیش برود دچار مشکل نمی شود؟ ایشان که دچار مشکل نشد چون نسی فی الفقه ما أسسه فی الاصول. ما یک اعتراضی به ایشان کردیم که شما که مراسیل ابن ابی عمیر را هم قبول دارید فضلا عن مسانیده، آیا شما وثوق پیدا می کنید به اینکه از امام این روایات صادر شده است؟ حالا شیخ طوسی یک جا فرمود این ابی عمیر و صفوان وبزنطی ممن عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة. موارد نقضی هم پیدا شد، حالا این موارد نقض را چگونه جواب داده اند بماند. خب بعد از این مراحل که اشکالاتی که به اصل شهادت شیخ طوسی گرفته شده جواب بدهیم، از این نقضها جواب بدهیم، از اینکه خود شیخ طوسی در کتاب تهذیب و استبصار یک جا اشکال می کند به همین مراسل این سه نفر وآن را هم توجیه کنیم بگوئیم جدلی بوده یا مبنایش یادش رفته، اما بعد از این مراحل آیا دلت اطمینان دارد به اینکه این ابن ابی عمیر که می گوید عن رجل عن ابی عبدالله علم پیدا می کنی که امام صادق علیه السلام این را فرموده است؟

پس کسی که بگوید فقط سیره عملیه خارجیه معاصر با معصوم، آنوقت باید بگوید عام البلوی، ولو ممکن بود در آن زمان موضوع پیدا کند اما اگر عام البلوی نباشد چه فرق می کند با ارتکازی که موضوع ندارد؟ یکی دو مورد موضوع پیدا کردن که به مرآی ومنظر امام نیست با آنجایی که اصلا موضوع پیدا نکند چه فرق می کند؟ پس باید بگوئید سیره عملیه عقلائیه در زمان معصوم باید عام البلوی باشد تا بپذیریم. خب عملا بعد بیائید در فقه ببینید که از باء بسم الله دچار مشکل می شوید تا تاء تمت.

ما که به این مطلب علم داریم که وظیفه ما این است که عمل کنیم به همین ارتکازات عقلائیه الا ما ثبت الردع عنه. وروش ائمه علیهم السلام هم در رابطه با شیعه همین بوده است. ائمه علیهم السلام که روایات را به شیعه بیان می کردند، خب شیعه می رفتند به همین روایات عمل می کردند، طبق ارتکازات خودشان عمل می کردند. ائمه علیهم السلام روش جدیدی را در پیش نگرفتند با مردم. پس ما علم پیدا می کنیم به اینکه وظیفه مردم این بود که به همان راه عقلائی خودشان ادامه بدهند الا ما ثبت الردع عنه. این حجیت ظاهر حال نیست تا بعد شما به ما اشکال کنید و بگوئید حجیت ظاهر حال را که شما قبول نداشتید.

خلاصه ما علم پیدا می کنیم که وظیفه ما این است که به این ارتکازات عقلائیه عمل کنیم. و الا اینکه بگویند عدم ردع موجب علم به امضاء می شود درست نیست. نخیر موجب علم به امضاء نمی شود. و اینکه گفته اند اگر ردعی می کردند به ما می رسید، این را هم ما قبول نداریم. بله گاهی برخی از موارد اینجور است که اگر سیره عام البلوی باشد و مردم متوجه هستند به عام البلوی بودن سیره، اگر امام یک نظر مخالفی را ابراز می کرد طبعا مورد اهتمام می شد به همدیگر نقل می کردند. ولکن در جائی که سیره عام البلوی نیست ممکن است از امام علیه السلام ردعی واصل شده و گم شده است در لابلای کلمات.

این تعبیری که آقای صدر می کنند مثلا راجع به ظهورات، می گویند شارع وقتی دید مردم به ظهور عمل می کنند، اگر بنا باشد که این عمل مردم را قبول نکند باید راه جایگزین بگذارد، بگوید بجای عمل به ظهور بیائید به این ظن عمل کنید جایگزین ظهور. واگر جایگزین برای ظهور می گذاشت به ما می رسید چون خلاف طبع عقلائی است.

اقول: نه آقا، یقینا شارع جایگزینی برای ظهور نگذاشته، اما ممکن است مضیق کرده است عمل به ظهور را. ممکن است فرموده باشد به ظهوری عمل کنید که وثوق پیدا کنید. نه اینکه به ظهور عمل نکنید مطلقا و برای شما نعم البدل گذاشتم. نخیر، همین ظهور اما محدودتر، به اینکه ظن به خلاف پیدا نکنید، یا بالاتر وثوق به وفاق پیدا کنید. شاید اینطور بوده است.

اینکه آقای صدر می گوید در باب ظهور ارتکاز عقلاء متشرعه بر عمل به ظهور است ولو وثوق نوعی به آن پیدا بشود، یا ظن نوعی به خلاف پیدا بشود، والا اگر شارع این را قبول نداشت جایگزینی برای آن قرار می داد. می گوئیم نخیر، لازم نیست شارع جایگزین قرار بدهد، شارع می آید محدود می کند عمل به ظهور را. شارع می آید محدود می کند عمل به خبر ثقه را. ممکن است بگوید خبر ثقه هم اگر بود إن وجدتم علیه شاهدا من کتاب الله والا فالذی حاءکم اولی به، کما اینکه در صحیحه ابن ابی یعفور هست: سألته عن اختلاف الحدیث یرویه من نثق به و من لانثق به؟ قال: إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله والا فالذی جاءکم اولی به. با اینکه ابن ابی یعفور فرض کرد یرویه من نثق به. لازم نیست اسلام جایگزین قرار بدهد برای خبر ثقه، بلکه عمل به خبر ثقه را محدود می کند. اینها چیزهایی نیست که بگوئید لو کان لبان. بله اگر در مقابل یک راه عقلائی راه باز کنند لو کان لبان، اما اگر همان راه عقلائی را محدود کنند چه کسی گفته لو کان لبان، شاید محدود کرده اند به چند نفر گفته اند بقیه بخاطر اینکه فکر می کرده اند که این شرط غالبا حاصل هست اهمیت نداده اند. از این بحث بگذریم.

قسم سوم از سیره عقلائیه: که اصلا در زمان ائمه علیهم السلام ارتکاز هم نبوده است. مثل حق نوبت. یا کاعش ارزش پول. سی سال قبل هزار تومن کسی را تلف کرد، الان آمده هزار تومن را می دهد به ورثه آن مرحوم، خب از نظر عقلاء امروز این واقعا تضییع حق است. یا حق التألیف و حق الطبع و حق الاختراع. اینها ارتکازات مستحدثه است، اصلا در زمان معصوم ارتکازی نبود در این رابطه. ارتکازش جدید است.

خب مشهور می گویند این ارتکازها اعتبار ندارد. ببینیم آیا راهی هست برای تصحیح عمل به این ارتکازهای عقلائیه مستحدثه یا نه. تأمل بفرمائید انشاءالله تا فردا.